

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

(محرم ۱۴۳۵ ه.ق - ده شب با دولت ظهور)

۲۰ آبان ۹۲

خطبه‌ی شب هشتم

شکر پروردگاران را سزاست که عشق را در ضمیر جان‌ها به ودیعه نهاد و فرمود: شهیدان زنده‌اند. بله مگر می‌شود قلب عاشق را کشت؟ قلبی که از هجران خالقش هر لحظه در سوز و گداز است و با روحی منور همواره در خروشان است تا زمین جان را بکاود و از سینه‌ی عاشق خارج گردد.

چه زیباست تماشای چنین جانی که نهالش را با قطره‌ای از رحمت پروردگارش به درختی استوار تبدیل کرده با شاخ و برگ شفاف و درخشان تا در زیر شاخه‌های پر برگش جان خسته از عطش عشق را درمان کند و همواره در طول عمرش به دنبال انواری باشد که نشان از خالقش را دارد تا تسکین و مرهمی بر قلب سوخته از هجرانش گردد پس قلب عاشق را چه درمانی است؟

چه زیباست توصیف آن از کوثر الهی سرور عالمیان حضرت زهرای مرضیه (س) که فرمودند: آنچه میراث شماست چکیده‌ی عشق‌های عالم است که در انوار قرآن کریم می‌درخشد تا همگان در دریای احسانش بنشینند و جانشان را در پرتوی اوامرش از غربت زمین نجات دهند پس با اطاعتش جانتان را منور کنید تا همواره شاهدی باشید بر امت‌های گذشته و آینده.

پس بیایید تا قدر این گوهر و رحمت بی‌نظیر الهی را بدانیم همان‌گونه‌ای که مادر گرامی‌شان فرمودند سرور و مولای ما امام عصر و زمان (عج) چکیده‌ی عشق‌های عالم هستند؛ به عشقش زنده شویم همان‌طور که یاران اباعبدالله (ع) به عشق امامشان زنده‌ی ابدی شدند.

حال به اذن الله و به اذن رسول الله (ص) و به اذن مولایمان صاحب‌الزمان (عج) خطبه‌ی امشب را می‌خوانیم:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

خطبه‌ی شب هشتم

یاسین؛

سلام بر شهیدان راه حق؛ همانانی که نشانی‌شان را از آیات کریمه‌ی قرآن یافتیم زمانی که پا در رکاب مقابله با باطلی می‌کردند که در زیر نقاب حق پنهان گشته بود و جهان را گذرگاهی برای رسیدن به آمال و آرزوهای پوچ و بی‌اساس خود می‌پنداشت؛ تیغ حق بر سرشان فرو آمد و نامشان را از صفحه‌ی روزگار محو گردانید.

به دیدار شهیدی می‌رویم که نبض زمان را در دستان قوی و محکم خود گرفت و خورشید و ماه را ثناگوی خویش گرداند و نامش را در صفحه‌ی عالم به‌عنوان بازوی قوی دین به ثبت رساند او سال‌ها در ظلم و جور کفر در کنار آخرین فرستاده‌ی الهی ماند و جان مطهرش شاهد سخت‌ترین دوران از جاهلیت مردمان عصرش. او حمزه پسر عبدالمطلب و عموی پیامبر بود که عمر شریفش را در مبارزه با ملحدین مکه گذراند و در جنگی که فرمان الهی بود شهید شد. اینک مهمان او می‌شویم تا در این شب که زمزمه‌ی ماندن و یا رفتن از صحرای کربلا در میان اصحاب اباعبدالله (ع) در جریان است شاهی باشیم بر بار سنگین دوران‌ها در یاری دین پروردگار یکتا.

حمزه می‌فرماید: روزی به چادر منور رسول خدا (ص) رفتم و عرضه داشتم: ای رسول خدا، دل‌تنگی برای خدا به چه معناست؟ مگر می‌شود جان محتاج به آب و غذا دل‌تنگ حی و القیوم شود و رسول‌الله فرمودند: ای حمزه، دل، صفحه‌ی ملکوت است که روی آن را جانی به نام پوست و گوشت پوشاند تا هیزم عشقش در پشت این حجاب روشن شود و کسی شاهد سوختنش نباشد؛ جان شما طمع رفتن به ملکوت را دارد پس آماده‌اش کنید تا بال و پر بگشاید و از این دیار غربت بگریزد. من به سخنان پیامبر سخت دل‌بستم و به آسمان نگریستم و عرضه داشتم: ای پروردگارم، چگونه غربت رسالت را ببینم و طمع درآمدن داشته باشم؟ باور دارم که یاوری چون تو دارد ولی جانم در شعله‌ی عشقش فروزان است پس خود بر این جان عاشق مرهمی گزار و

زمان این مناجات زیبا را در جانش ذخیره نمود تا بار دیگر با زبانی شیواتر آن را بیان کند؛ این بار سردار امام حسین (ع) پیش می‌آید: یا ابا عبدالله، از پدرمان امیر مؤمنان شنیدم که حمزه در جنگ احد قبل از آنکه سینه‌اش نشانه رود تیری به چشم راستش اصابت کرد و او فریاد زد: به خدا سوگند با چشم دیگرم از رسول خدا محافظت خواهم کرد و من این سخن را سال‌هاست در سینه‌ام حفظ کرده‌ام تا در مقابله زانو زنم و عرضه دارم: ای مولای من، اگر تکه‌تکه شوم تکیه‌ی دیگرم حامی تو خواهد بود و این سخن تا قیامت در صفحه‌ی حق باقی ماند و هر بار آن را برای عرشیان و فرشیان باز خواندیم تا عشق را معنا کنیم پس وارثان این پیام‌های زیبا در تمام عصرها با دلی شگفت‌زده از رشادت‌ها و جان بازی‌ها می‌آیند و می‌روند و باز فرزندان آنان شاهده‌ی بر عصر و زمان خویش در تاریخ گذر می‌کنند؛ تاریخی که قلب انسان را هدف قرار می‌دهد تا در آن خون حق را به جریان بیندازد نه تأسف و افسوس بر ماندن و یا رفتن از صفحه‌ی حق را؛ آنان که ماندند جاودانگی را برگزیدند و آنان که رفتند زندگی چند روزه‌ی دنیا، را اینک شما چه می‌کنید با جانی که مرتباً در صفحه‌ی جنگ با خویش است نه می‌ماند و نه می‌رود سرگردان بین ماندن و رفتن روزگارش را سپری می‌کند و حاصل این مبارزه جانی در مانده است که به هیچ سپری جز نفس اماره تکیه نمی‌کند پس مهلت جانش به پایان می‌رسد و او هنوز در این میدان به تماشا ایستاده است. چاره‌ی این روح سرگردان در کدام عرصه‌ی خلقت است؟ در دنیا است؟ در برزخ است و یا در قیامت؟ پس در این شب معلومات به این پرسش پاسخ دهید تا فرج جانتان را بیابید و برای یافتنش فریاد کنید:

اللهم عجل لولیک الفرج